

زن و زیبایی از نظر ابن عربی

محمودرضا اسفندیار

دانشیار گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری مجتمع یادگار امام (ره)

سیمین مولایی بیرگانی^۱

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری مجتمع یادگار امام (ره)

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۳۱

فلوطین: «زیبایی اصالت روح است».

چکیده

این مقاله به تبیین نگاه ابن عربی به زن به عنوان مظهر جمال الهی اختصاص دارد. نگاه وی از نظر عرفانی، کامل ترین و عمیق ترین آراء در میان عرفای پیش و حتی پس از خودست. از نظر شیخ اکبر انسان چه زن و چه مرد از عشق الهی و از اسم جمیل الهی سرچشمه گرفته و همه موجودات مظهر جمال خداوند هستند اما زن مهمترین و کامل ترین مظهر این جمال است. زن و مرد در اصل انسانیت با هم برابرند و انسانیت حقیقی میان این دو گروه انسانی، جامع و مشترک است. ذکورت و انوثة امری عارضی بوده و هر کمال ممکن برای مرد، برای زن نیز ممکن است. زنان از هیچ کمال و مرتبه ای مهجور نبوده چنانکه حتی در مرتبه والای ولایت و قطبیت که در نظر ابن عربی در مرتبه ای ورای نبوت است، می‌باشند. زن آینه‌ای است که مرد در آن خود را می‌بیند و با عشق به او، به حق عشق می‌ورزد و این عشق او را به مبدئی که از آن خلق شده و همان اصل و هستی اوست می‌رساند. ابن عربی حضور و وجود زنان را در نظام ارشادی و عرفانی خود لازم دانسته و بدون وجود زنان این نظام عرفانی را ناقص می‌شمارد. این مقاله نیز در پی آن است که جایگاه زن را در نظام هستی‌شناختی عرفانی ابن عربی تبیین نماید.

واژه‌های کلیدی: عشق، زیبایی، زن، ابن عربی، جمال.

۱. رایانامه نویسنده مسئول: simin.molaei.birgani@gmail.com

۱. مقدمه - زندگی نامه ابن عربی

ابوبکر محمد بن العربی الحاتمی الطائی معروف به ابن عربی، ملقب به شیخ اکبر و محی الدین در مُرسیه که جنوب اسپانیای کنونی قرار دارد متولد شد. ابتدای مراحل سیر و سلوک یعنی هشت سالگی به اشبیلیه رفت و مقدمات علوم را فرا گرفت. مدت تحصیل او را بیست سال نوشته اند که طی آن تمامی علوم اسلامی رایجِ زمان را نزد استادانی مانند ابوبکر بن خلف و ابن بشکول فرا گرفت. شیخ او را در تصوف ابن مسرّه اندلسی قرطبی گفته اند (آسین پالاسیوس، ۱۳۸۵: ۳۷). از ابن عربی می‌توان به عنوان نخستین کسی یاد کرد که زمینه‌های ظهور عرفان نظری همچون یک نظام منسجم هستی‌شناختی با موضوع و مبانی و مسائلی مشخص، در آثار او به چشم می‌خورد. گرچه ظهور کامل این نظام سازوار در نهایت در آثار شاگردان او محقق می‌شود (بزدان پناه، ۱۳۸۹: ۳۴). در باب تأثیرپذیری ابن عربی از زنان و جایگاه آنان در زندگی شخصی او آورده‌اند:

با دو زن از اصحاب طریقت ملاقات کرد. یکی یاسمین مُرثانی و دیگر فاطمه قُرطبی، که بر مسیر زندگانی وی تأثیر فراوان نهادند. مخصوصاً فاطمه سالخورده که در ابن عربی بیشتر موثر افتاد. و در توصیف این زن او را در عین پیری واجد درخشندگی و زیبایی دختری شانزده ساله برمی‌شمرد. این زن مدت دو سال مرشد معنوی وی بود و خود را مادر روحانی ابن عربی می‌شمرد. البته باید زن دیگری به نام عین الشمس نظام اصفهانی را نیز اضافه نمود که از عشق او دیوان ترجمان الاشواق را سروده است. ابن عربی مسافرت‌های زیادی به سرزمین‌های اسلامی نموده است. از شهرهای اندلس و شمال آفریقا به سوی تونس و سپس در سال ۵۹۸ هجری به سوی مکه حرکت کرده به زیارت خانه خدا نائل آمده و با - دختری زیبا - نظام دخت مکین الدین ابن شجاع اصفهانی آشنا می‌شود؛ این آشنایی سبب تغییر سرنوشت ابن عربی می‌شود تا جایی که در همین جا به نگارش کتاب الفتوحات المکیّه مبادرت می‌ورزد. (افراسیاب پور، ۱۳۸۰: ۳۸۱ و ۳۸۲)

۲. چگونگی شناخت حقیقت

می‌توان از عرفان نظری همچون نظامی هستی‌شناختی که حق تعالی و تعینات و ظهورات او را مورد توجه قرار می‌دهد، یاد کرد که از جایگاه انواع کثرات خلقی پرسش می‌نماید؛ در عرفان ابن عربی شناخت حقیقت هستی و تقرب به آن از راه عقل ممکن نیست بلکه از طریق ادراک قلبی ممکن می‌شود (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۹۰). قلب ابزار معرفت است عشق و زیبایی که در هستی و عالم است انگیزه انسان عارف را برای قدم نهادن در

طریق سیر و سلوک می سازد. به عبارت دیگر قلب جایگاه درک و معرفت و عشق و دلدادگی است. ابن عربی منشاء عشق را تجلی خدا در اسم جمیل می‌داند و سبب این تجلی را حب و عشق می‌داند؛ ازین رو عشق و تجلی به گونه ای دیالکتیکال یکدیگر را بازمی‌نمایانند. چنانکه در کتاب فتوحات بطور مفصل از عشق سخن به میان آورده و نام «محب» و «ودود» را که از اسما حسنا الهی است به عنوان شاهد درین باب ذکر نموده است:

حب الهی از اسم «الجمیل» و «النور» او ناشی میشود لذا اسم «النور» به اعیان ممکنات پیشی گرفته و از آنها، «ظلمت» نظرشان به نفس خویش و به جنبه امکانی شان گریخت لذا [نور و جمال] برایشان دیده ای پدید آورد که همان دیده خداوندست زیرا خدا بدون «دیده خویش» دیده نمی‌شود پس از آن حق متعال به واسطه آن دیده به اسم «الجمیل» تجلی کرده و عاشق آن اسم شد بنابراین عین آن ممکن، مظهر خدا گشت و عین ممکن در آن اسم مبطون و پنهان شد و از نفس خویش فنا گشت لذا عین ممکن نمی‌داند که محب حق تعالی می‌بود و یا به نفس خویش در او فانی گردیده است با اینکه در واقع بر این حالت هست و نمی‌داند که مظهر حق سبحانه و تعالی می‌باشد ولی در خویش می‌یابد که نفس خود را دوست می‌دارد زیرا هر موجودی بر دوستی نفس خویش سرشته شده است و از آنجاست که جز خدا، «ظاهر» و در اعیان ممکنات نمی‌باشد پس خدای را جز خدا دوست نمی‌دارد و بنده متصف به عشق و محبت نمی‌شود زیرا دارای حکمی در حق تعالی نمی‌باشد. چون جز حق تعالی را که ظاهر در خود اوست عاشق دیگری نیست و حق سبحانه و تعالی «ظاهر» است بنابراین عین ممکن نمی‌داند که وی محب و عاشق حق تعالی است لذا او را می‌طلبد و دوست می‌دارد که حق را از آن حیث که به عینه ناظر به نفس خویش است دوست می‌دارد. پس این که به عینه او را دوست بدارد - نفس دوست داشتنش - دوست داشتن حق تعالی است [و بالعکس] از این روی می‌توان این «نور» را نیز چنان توصیف کرد که اعیان ممکنات گویی اشعه آن نور اند. (ابن عربی، فتوحات مکیه، ۱۳۸۵: ۴۵۷)

ازین روست که می‌توان گفت در نظام هستی شناختی شیخ اکبر حق می‌باید خود را در آئینه جمال مخلوقات آشکار سازد؛ اعیان ممکنات که همان مخلوقات - به ویژه انسانی - هستند مظهري برای آشکارگی سیمای حق به میزان سعه وجودی شان هستند و حب نفس شان نه تنها از ضرورتی سرشتی مایه می‌گیرد که در ذات خود همان حب حق به حق است این است که شناخت حق بیش و پیش از هر شیوه دیگری قلبی، حبی و درون نگرانه می‌شود.

۳. تحلیل محبت

ابن عربی در گستره ای از آثار خود تحلیلی مبسوط از محبت ارائه کرده است؛ خداوند است که به صورت محبوب بر چشم محب آشکار می‌شود و جز او هیچ چیز مورد پرستش واقع نمی‌شود زیرا وقتی می‌توان خدایی را که جمالش در «مظهري» تجلی می‌کند پرستید پرستش حُبی و قلبی واقع می‌شود تا اینکه خدا را بدون آن «مظهر» تخیل کرد؛ در مورد محبت نیز همین‌گونه است. در واقع یک مخلوق جز به خالقش محبت نمی‌کند. اما «صورت» هر چیز که خداوند را آشکار می‌کند پنهانش هم می‌سازد. پس آن صورت گرچه او را پنهان می‌سازد اما بدون آن «صورت» آشکار نیز نمی‌شود. در فتوحات در باب «صورت» معشوقه اش نظام اصفهانی آورده است:

و این شیخ [پدر نظام] که خداوند از وی خشنود باد دختری داشت دوشیزه، لطیف پوست، لاغر شکم، باریک اندام، که نگاه را در بند می‌کرد و محافل را زینت بود، مایه سرور محفلیان و اسباب حیرت بینندگان، نامش و لقبش عین الشمس و البهاء (چشمه نور و جمال) بود از زنان عالم و عابد، معتکف و زاهد، پیشوای حرمین و پرورده بلد امین اعظم بود. چشمانی فریبا و اندامی نازک و زیبا داشت چون سخن بسیار می‌گفت سخن را درمانده می‌کرد و چون کوتاه می‌گفت ناتوان. با اینکه زبان آور بود، سخنش روشن و آشکار بود و چون زبان به سخن می‌گشود «قُس بن ساعده»^۱ از سخن باز می‌ماند و چون دست به بخشش می‌گشود «معن بن زائده»^۲ خویش را نهان می‌داشت و چون حق سخن را ادا می‌کرد «سموال»^۳ گامهایش را کوتاه می‌کرد و از پرواز باز می‌ماند و بر زمین می‌افتاد اگر روان های بیمار و بداندیش و بدسگال نبود همانا من در شرح زیبای خَلق و خَلق او که چون باغ شاداب می‌نماید داد سخن می‌دادم او خورشید است میان عالمیان و بوستان است میان ادیبان (ابن عربی، ۱۳۸۵/الف: ۲۲۲)

آن زن برای ابن عربی نماد تجلی الاهی است مثال یک فرشته است رحمت الاهی است که جمال خود را آشکار کرده است زیرا او وجودی است که به تجلی جمال حق آراسته شده او کامل ترین صورت را از حق نشان می‌دهد.

۱. از اندیشمندان عرب قبل از اسلام بود. حدود سال ۶۰۰ میلادی، ۲۳ سال قبل از هجرت فوت کرد. ادیبان عرب گفته‌اند که قس بن ساعده نصرانی و از حنفا بود که معتقد به توحید و روز قیامت بودند، طبری از پیامبر اسلام روایت کرده است که: «خدا قس را رحمت کناد! او بر دین پدرم اسماعیل پسر ابراهیم بود»
 ۲. از امرای عرب و ضرب المثل بخشش و کرم
 ۳. سموال بن عادیا از شاعران مشهور دوران جاهلیت عرب، و یکی از با وفاترین مردان آن دوران

از سویی محب حقیقی، خدا است زیرا خدا گنجی پنهان است که خود را در مخلوقات و موجوداتش هویدا می‌سازد. (حدیث قدسی «كنتُ كنزاً مخفياً فأكون أن أعرفُ فخلقتُ الخلقَ لِكى أعرفُ» که طرف بیشترین توجه و التفات عرفاء و از آن جمله ابن عربی واقع شده است، مبنای همین برداشت است.) و از سوی دیگر مخلوقات به خداوند شوق دارند و حق در عشق و محبت مخلوق آشکار شده است.

ابن عربی در ترجمان الأشواق تحلیلی شخصی از محبت را عرضه می‌کند که بیش از هر چیز نشان دهنده دلدادگی عارف عاشق است:

شربتُ الحبِّ كأسٌ بعد كأسٍ فما نقدالشراب و ما رويتُ

می محبت را قدح قدح نوشیدم نه شراب تمام شد و نه من سیراب (کربن، ۱۳۸۳: ۲۳)

و همین طور در جای دیگر:

و محبوه فیها الملاحات کلها و قد زار و هنا طیفها فی وجی الحب

لها الحسن سربال و معن جمالها تجلی من العشوق للعاشق الحب

همه ملاحظت ها و نمکینی ها در او پوشیده است و در تاریکی حجاب ها طیفی از سستی به ملاحظت ها رسیده است.

حسن زیبای آن نمکین ها، پوششی است و معنای زیبایی آنها تجلی است که معشوق به عاشق فرود می‌آید. (ابن عربی، ۱۳۸۸: ۱۷۴)

لولا جمالک ماتمنک عاشق بیل کل معشوق علیک دلیل

اگر زیبایی و جمال تو نبود هیچ عاشقی پرده دری نمی‌کرد. بلکه هر معشوقی دلیل توست. (ابن عربی، ۱۳۸۸: ۲۶۵)

موضوع و محمول هر دو وجه این محبت که انگیزه و برانگیزاننده اش زیبایی است، خداوند است؛ زیرا خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد و با آشکار کردن خودش بر خودش جهان را همچون آینه، که زیبایی و صورت خویش را در آن مشاهده می‌کند خلق کرده است.

و جهان بر صورت حق پدید آمد و انسان تنها مخلوقی است که به صورت حق پدید آمد و دارای اسم جامع شده و مانند آینه ای برای حق تعالی گردیده و حق تعالی نیز برای عارف عاشق در خلق تجلی کرده است یعنی تجلی در صور .

۴. مشاهده خدا از طریق صورت

فیلسوفان بزرگ تاریخ اندیشه به مسأله موجود مؤنث در آثار خویش توجه داشته‌اند در مواردی خوانش برخی فلاسفه ازین موضوع به منازعاتی درین باب دامن زده است؛ یکی از محورهای عمده این منازعات آن است که آیا نگاه این اندیشمندان به زن را می‌توان درون نظام فلسفی آنها توجیه نمود یا آنکه نظرات خاص ایشان در این مسائل نه از سنخ فلسفه اصیل، بلکه گونه‌ای ایدئولوژی بوده است. به طور مشخص آنچه ارسطو پیرامون جنس زن بیان داشته را در کنار دفاعیه او از بردگی عموماً نه از سنخ علم و یا فلسفه، که ایدئولوژی قلمداد کرده‌اند (Mayhew: 2004, 1-10).

از نظر ابن عربی مشاهده خدا بدون صورت تعین یافته ممکن نیست و در میان همه صورت‌ها، صورت زن کامل‌ترین صورت است. چنانکه آمد از نظر وی بین حقیقت زن و مرد اختلاف و امتیازی نیست فقط از جهت تعین و تشخیص متفاوت اند و رسیدن به تمام مقاماتی که برای مرد متصور است برای زن نیز ممکن است.

همانگونه که شیخ خود گفته است: «انّ هذه المقامات لیست مخصوصه بالرجال لكن لما كانت الغلبه للرجال تذکره باسم الرجال» (قیصری، ۱۳۸۷: ۱۰۳۵)

از دیگر سو ممکن نیست که حق تعالی بدون محمل صوری و تجلی و مظهر مشاهده شود و هر مظهری که جامع اسماء الهی بیشتری باشد خداوند را بهتر نشان می‌دهد و زن در مظهریت خدا کامل‌تر از مرد است زیرا مرد فقط مظهر قبول و انفعال الهی است. اما زن مظهر فعل و تأثیر الهی نیز هست چون در مرد تصرف می‌کند و او را مجذوب خود می‌کند و محب خود می‌سازد و این تصرف و تأثیر نموداری از فاعلیت خداست.

از این جهت زن کامل‌تر از مرد است اگر مرد بخواهد خدا را در مظهریت خود مشاهده کند شهود او تام نیست ولی اگر بخواهد خدا را در مظهریت زن بنگرد شهود او به کمال و تمام می‌رسد لذا زن محبوب پیامبر اکرم (ص) قرار گرفت و در آن حدیث معروف که فرمود: از دنیای شما زن و بوی خوش، محبوب من قرار داده شد و نور چشم من در نماز است از نقطه نظر ابن عربی این حدیث اشاره می‌کند که پیامبر (ص) با استفاده از صیغه ثلاث به صورتی غیر عادی، به جنس مؤنث برتری داده و نیز اشاره می‌کند که لفظ مذکر «عطر» بین دو لفظ مؤنث «النساء» و «الصلوه» آمده است درست همان طور که مرد بین «ذات» الهی (که لفظاً مؤنث است) و خلق از آن نشات گرفته، و

زن بشری که مرد در خلقت باز از او ناشی شده قرار گرفته است (ابن عربی، ۱۳۸۵/الف/۳: ۲۸۶).

از نظر ابن عربی نفس رحمانی هم خالق است و هم آزادی بخشِ گوهر موجودات. به همین دلیل است که مرد در محبت روحانی اش به زن در واقع به پروردگارش محبت می‌کند همانطور که آدم آینه ای است که حق، صورت خود را در آن مشاهده می‌کند و صورت آدم قادر است همه اسماءِ حق، را عیان کند. زن نیز آینه، یعنی مظهري است که مرد صورت خود را در آن می‌بیند همان صورتی که در وجود خودِ مرد نهان بوده است؛ همان خویشتن خویش که او برای شناخت پروردگارش باید آن را بشناسد. و این شوق الهی است که از طریق رحمت الهی در موجودات آشکار شده است به همین دلیل میل مرد به زن در واقع میل به پروردگارش است که در زن جلوه می‌کند.

زمزمه عشق مرد به زن زمزمه محبت انسان است به خودش و زمزمه عشق زن به مرد زمزمه محبتی انسانی است به وطن و اقامتگاه حقیقی خود زیرا حوّا آفریده شد در حالی که سخت مشتاق آدم گشت. با این بیان باید گفت زن آفریده شده است در حالی که مرد را جذب و جلب می‌کند تا نغمه و پیام عشق را به جانب او بفرستد. سرود و پیامی که در نتیجه، مرد به زن عشق می‌ورزد. عشق کسی که نشان و درجه سیادت و کرامت به او اعطا شده است. زن هم پیام عشق را به مرد می‌دهد و هم گویی پیام جزء به کل را می‌رساند که زمزمه پیام بازگشت به وطن حقیقی است همراه با آنچه به این پیام اضافه می‌شود که هر یک از این دو پایگاهی برای التذاذ و میل جنسی دیگری است (ابن عربی، ۱۳۸۵/ب: ۱۴۲-۱۵۲).

و این همان عشقی است که از نظر شیخ اکبر تجلی خدا در اسم جمیل است و علت تجلی هم خودِ حب و عشق است. پس همه جمال و زیبایی را باید درون عشق جستجو کرد زیرا عشق هم زیباست و هم زیبایی و جمال را بوجود می‌آورد و تمامی شور و غوغای عالم هستی از نخستین تجلی جمالِ حق که - بر بنیادِ حدیثِ مشهورِ نبوی که: «اول ما خَلَقَ اللهُ نوری»- اول ما خلق الله است، ناشی می‌شود. ازین رو راز آفرینش هستی در عشق نهفته است.

عشق ماهیتی اسرار آمیز دارد و همین رمز و راز، زیباترین مضامین را در بیان خود پرورده و هنر را از این طریق زائیده است هستی داستان عشق است. عاشق و معشوق بالذات حق است که بر خود تجلی کرد و به جمالِ بی‌نهایت و اسماء و صفات خویش (حجاب‌های ذات حق) عشق ورزیدن آغازید. تخم عاشقی و معشوق پرستی در مزرعه

دلها افکند و انسان‌ها را که آینه جمال حق اند به مثابه مرآت جمال و جلال خویش قرار داد پس از ازل خداوند را به انسان محبت بوده است و پیدایش انسان نتیجه محبت است و در جهان بزرگ که همه ذراتش در وجد و سماع است انسان هم به حکم آن که یکی از اجزا عالم است مکلف است که دوست بدارد و زیبایی‌های خلقت را بپرستد و چون انسان اشرف مخلوقات است و ادراکش لطیف تر و وسیع تر است پس عده معشوق‌های او و شمول عشق او باید افزون باشد، نه تنها درختان خرم و کوهساران و طراوت بهار و سرخی شفق و تابش ماه را بپرستد بل در افق نیز، زیبایی‌هایی بجوید و دوست بدارد. پس همه انسان‌ها و همه سالکان ابتدا با زیبایی‌های این جهان آشنا می‌شوند و جلوه جمال حق و عظمت او را در میان موجودات این دنیا می‌بینند، درک و دریافت زیبایی از طریق این جمال میسر است بل غیر ممکن است که کسی بدون عبور از این جهان به جهان دیگر وارد شود. این طریق حرکت را خداوند در خلقت هستی قرار داده و راهی غیر از آن نیست. از این نردبان باید بالا رفت و گرنه رسیدن به اوج، محال است. این زیبایی‌های موجود در طبیعت و انسان‌ها، دلربایی می‌کنند و انسان را وارد مرحله عشق می‌سازند. هر زیبایی و هر عشقی با ارزش و گرانبه‌تر است چرا که انسان را پاک و الهی می‌کند. به قول ابن عربی: «من عاشق عاشق شدنم»

پس باید عشق به زیبایی مجازی را، نردبانی فرض و از آن عبور کرد و به زیبایی و عشق بالاتری رسید. یعنی به آب حیات، به جاودانگی. پس عشق مانند آب حیاتی است که هر ناپاکی را پاک و هر پلیدی را طاهر می‌سازد.

۵. نگاهی به تعبیرات ابن عربی در باب زنان

ابن عربی دربارهٔ نسوان از آن جهت که آینهٔ جمال و بهای حق اند... نظری خاص دارد و آن‌ها را شقایق الرجال می‌خواند و پس از بیان حدیث رسول الهی که: حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: «النساء و الطيب و جعلت قرّة عینی فی الصلاة»^۱ اصرار می‌ورزد و استدلال می‌کند که صحبت بانوان و یاد آنان انسان را به خدا نزدیک می‌سازد، زیرا خداوند چیزی را محبوب پیامبرش می‌گرداند که مقرب وی به او باشد - نه مبعّد وی - او اینکه خداوند جنس زن را محبوب پیامبرش قرار داده [از اسرار اختصاص بر می

۱. ابن عربی ازین حدیث در مقامات متعددی از آثار خویش و به ویژه الفتوحات بسیار استفاده کرده و در ابواب مختلف آن به گونه‌های متنوعی در شرح و تفسیر این حدیث داد سخن داده است در این مقاله کوشیده شده شرح خاص شیخ ازین حدیث آورده شود.

شمارد و می گوید از آنجا که موسی (ع) قدر این معرفت را دریافت در برابر مَهْرِ زنی [صغورا] خود را ده سال اجیر گردانید، و اشتیاقِ عارفان را به زنان، اشتیاقِ کل به جزءِ خود قلمداد می کند و حبّ آنان را کمالِ عارفان و میراثِ نبوی و حبّ الهی می شناساند و می گوید: «فَمَنْ عَرَفَ قَدْرَ النِّسَاءِ وَ سَرَّهِنَّ لَمْ يَزْهَدْ فِي حُبِّهِنَّ، بَلْ مِنْ كَمَالِ الْعَارِفِ حُبُّهِنَّ، فَإِنَّهُ مِيرَاثُ نَبَوِي وَ حُبُّ الْهِي» (قیصری، ۱۳۸۷: هشتاد)

شیخ، جای جای در آثارِ متعددِ خود از بیانِ هایِ گوناگونی دربارهٔ زنان بهره می جوید؛ به ویژه در فتوحات - که معظّم ترین اثرش محسوب می شود- به تقریراتِ مختلفی از مسئلهٔ زنان روی می نماید؛ از آن جمله در بابِ پنجاه و دوم نسبتِ انسان را به مادرش اولی می شمارد :

نسبت انسان به مادر خویش اولی و سزاوارتر از نسبت او به پدرش می باشد؛ بدین دلیل که از جهت پدر ابن الفراه [یعنی فرزند رختخواب] است، اما از جانب مادر فرزند حقیقی او محسوب می شود. (شعرانی، ۱۳۹۰: ۷۱)

و در یکی از شیرین ترین فرازهایِ اثرش به نقلِ داستانی از «مُلک سلیمانی» می پردازد که بیانِ عشقی شورانگیز از سویِ مرد به زن -نر به ماده- و یا بالعکس است :

...آمده است که در عصرِ حضرت سلیمان(ع) گنجشکی به همسرش گفت: عشق من به تو به اندازه ای است که اگر از من بخواهی این گنبد را بر سر سلیمان(ع) خراب کنم، چنین خواهم کرد. سلیمان(ع) کسی را به دنبال او فرستاد و گفت: چه چیزی باعث شد حرفی بزنی که قدرت بر اجرای آن نداری؟ گنجشک گفت: ای پیامبر خدا مهلتی بده عاشقان به زبانِ عشق سخن می گویند، نه به زبانِ عقل و دانش. سلیمان از سخن او به خنده افتاد و او را مجازات نکرد. (همان: ۲۰۵)

شیخ در بابِ تحولِ فکری و سلوکیِ خود -به ویژه در برخورد با زنان- نیز باز به حدیثِ مشهور و منقولِ پیامبر(ص) (حَبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ...) بازمی گردد چنانکه می گوید :

در آغازِ ورودم به طریقت و سلوک از کسانی بودم که بیشترین کراهت و بغض را نسبت به زنان و آمیزش با آنان داشتم و بر این مرام تا هیجده سال بودم تا آنجا که بر نفسِ خود از مخالفت با محبوبِ رسول الله(ص) ترسیدم [شیخ سپس دوباره حدیث را نقل می کند] چون خداوند معنی حدیث را به من فهماند، دانستم که زنان را حسبِ طبع و غریزه نباید دوست داشت، بل مراد آن است که ایشان را به واسطهٔ دوستداریِ الهی دوست داشته باشیم. در این حال آن کراهتِ اولیه از من برداشته شد و اینک دلسوزترین افراد نسبت به زنانم. زیرا این ناشی از محبتِ طبیعی و غریزی [جنسی] نیست، بل مبتنی بر بصیرت است. (همان: ۴۲۴)

و در کمالِ شگفتی در پی این سخن آیه ای از قرآن نقل می کند:
 «و إن تظاهرا علیه فإن الله هو مولاه و جبریل...» تحریم، ۴ «و اگر برای آزارش همدست
 شوید، خدا یاور اوست و نیز جبرئیل...» آیه شریفه درباره همسران پیامبر(ص) نازل
 شده است.]

و سیاق آن را به گونه ای تفسیر می کند که گویی خداوند پشتیبان عموم بانوان
 است و در برابر ستم مردانه از آنان از موضع ولایتِ خدایی اش و حتی با یاری جبرئیل
 اش حمایت می کند. در پی این روند سلوکی، شیخ ابتدا به بازنمایی و تفسیر چندباره
 حدیث نبوی در موردِ علاقه آن حضرت(ص) به زنان و عطر و نماز می پردازد و ذمه
 رسول الله(ص) را از اینکه بنا بر خواهشِ نفس، زنان را دوست داشته باشد به دلیل
 عصمت آن حضرت، بری می داند و حتی شیوه نامه ای برای سَلَاکِ دیگر تجویز می
 کند و آنان را باز به حدیث یاد شده ارجاع و هشدار می دهد و رسیدن به مقام ولایت یا
 حتی قُرب را جز از طریق دوستی با زنان -به غیر طبع و غریزه- جایز نمی شمارد:
 [پس از نقل حدیث حضرت رسول(ص) بیان نفرمود که چه کسی این دو [زنان و
 عطر] را محبوب و موردِ علاقه وی قرار داده است لکن ما به علم یقینی می دانیم که با
 توجه به عصمت آن حضرت، خداوند این دو را محبوب ایشان قرار داده است. آن
 حضرت ازینکه به جهت طَمَع یا طبع یا واهمه و پرهیز به این دو مایل باشد، معصوم
 است. کسی که به حکم طبع، زنان یا عطر را دوست داشته باشد، وارث پیامبر(ص) -در
 این مقام- نیست. (همان: ۳۷۳)

ابن عربی سپس به تشریح مقام ازدواج در روند سلوک سالکان می پردازد و آن را
 دیباچه ای بر فهم «غوامض اسرار شریعت» بر می شمارد:

هر کس بخواهد معانی [و اسرار] غامض و پیچیده شریعت را بفهمد باید ضمن واجباتی
 که بجا می آورد، مستحبات فراوانی انجام دهد. اگر در عمل مستحبی چون ازدواج
 بکوشد بهتر است، زیرا بزرگترین مستحب مرتبط با خیرات -از حیث فایده و ثمر-
 است و دربردارنده ثمرآوری است. و بین معقول و محسوس جمع می شود. و به جهانی
 که از دو اسم ظاهر و باطن پدید آمده است، آگاهی می یابد؛ پرداختن به مستحبی
 چون ازدواج، انسان را در رسیدن به آنچه مقصود و مطلوب اوست، نزدیک تر و کامل تر
 می کند؛ زیرا اگر چنین کند، خداوند متعال او را دوست دارد و اگر حق تعالی او را
 دوست داشته باشد، در زمره اهل الله و اهل القرآن است؛ و اگر اهل القرآن شد محل
 القای قرآن گردیده است؛ عرشی برای استیلای قرآن و آسمانی برای نزول آن و کرسی
 بی برای امر و نهی موجود در قرآن خواهد بود؛ چیزهایی از قرآن برای او آشکار می
 شود که غیر او آن ها را در قرآن نیافته است؛ هرچند آن امور واقعاً در قرآن بوده
 است. (همان: ۳۸۵)

در این فراز منقول از شیخ، نکات بسیاری می توان دریافت؛ نخست آنکه شیخ - چنانکه رسم و مصطلح اوست - «معقول» و «باطن» را همسنگ مرد و «محسوس» و «ظاهر» را هم شأن زن می شمارد و در واقع اصطلاحی برابر آن دو وضع می نماید. دو دیگر آنکه اهلیت قرآن و الله را برای آنکه از روی استحباب به ازدواج مبادرت می ورزد ممکن می شمارد و ازین هر دو فراتر، سه دیگر، «امر و نهی موجود در قرآن» را که در اصل همان فهم منطوق قرآن است هماوا فراهم آمده با اندیشه گیرنده آن - و این همه را از راه ازدواج - می داند. اما برتر از این همه در مقامی هستی شناختی و در پیوند با تمامی نظام فلسفی اش زنان را - همچنانکه در صدر این پژوهش آمد - نه تنها در مقام و مرتبه هم رتبه با مردان بل ازین هم فراتر در برخی جهات برتر می شناساند؛ چندانکه گرچه هم از آغاز شاید از جهت ارضای خواطر قشریون و اهل ظاهر - که با هر نوع حتی قیاس زنان و مردان از بنیاد مخالفند - به سان فقیهان، از تمایزات زن و مرد سخن می راند اما به زودی از آن پای فرا می نهد و موضع رسمی و قدرت مند خود در این قبال را بارز می کند :

زن در ناحیه ابوت پدر بودن] به مردان ملحق می شود. [یکی از دو والد است] و در برخی جهات دیگر نیز به مردان ملحق می گردد چنانکه گاه یک زن جای دو مرد را می گیرد و به واسطه شهادت او، حکم قطعی صادر می شود؛ همانند حکمی که طبق شهادت دو مرد صادر می گردد، قاضی، قول زن در زمینه حالت حیض و عده نگهداری اش را قبول می کند، مرد نیز باید قول او را در اینکه این فرد، فرزند اوست - هرچند احتمال امور دیگری وجود داشته باشد - قبول کند؛ همچنین است پذیرش گفتار زن به اینکه حائض است - که در اینجا ویژگی دو شاهد عادل را دارد - همان طور که گاه مرد، مثلاً بر شهادت بر دین، همین ویژگی دو زن را دارد؛ بنابراین زن و مرد در حکم، تا حدی شبیه و یکسانند و این خود نوعی تولیت برای زن از جانب خداوند است. اما حدیث بالا [«لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ إِمرَأَةٌ»] تولیت و سرپرستی بر مردم است.

رسول اکرم (ص) : «النساء شقائق الرجال» زنان همانند مردان اند.

اگر برای زنان هیچ شرافتی جز این فرمایش رسول الله (ص) نمی بود، رای ایشان کافی و مایه فخر بود؛ این کلام اشاره بدین مطلب است که زنان هرگونه مقام و مرتبه ای را که خداوند برای مردان مقدر کرده، می توانند داشته باشند. آیا به حکمت الهی در زیاده ای که برای زن نسبت به مرد، در اسم و لفظ برقرار شده نمی نگری؟ در مورد مرد، لفظ «مرء» ولی در مورد زن «مرأه». یعنی با زیاده یک «هاء» در وقف، و «تاء» در حالت وصل، به کار برده است؛ برای زن بر مرد - در این جهت - درجه و برتری است که

مرد ندارد، و این در مقابل درجه مذکور در آیه شریفه است که فرمود: «و لِلرِّجَالِ عَلِيَهِنَّ دَرَجَةٌ» بقره، ۲۲۸ «مردان را بر زنان مرتبتی است.»
 به همین جهت، خداوند این شکاف را با آن زیاده (هاء و تاء) جبران نمود... در شرف تأنیث [در عالم الفاظ] همین بس که واژه های «ذات» و «صفت» بر حق تعالی اطلاق می شود و هر دو لفظ، مؤنث است. این مطلب، جبران و ترمیمی برای قلب زنانی است که مردانی نادان از حقیقت امر، آن را شکسته اند. (همان: ۳۰۳-۳۰۱)

در باب آنچه آمد باز هم توجه به چند نکته ضروری است: نخست آنکه شیخ برای پرهیز و یا حتی گریز از درافتادن به مشاجره با اهل ظاهر می کوشد تا در قالب الفاظ، متمم و یا شاهدی بر گفتار خویش - که مضمونی جز برابری جویی میان زنان و مردان ندارد - عرضه کند که پیچ و خم مورد پسند وی - یعنی جهان واژگان - مدلول سخن اش را برای سر هر دو طیف ظاهرین و باطن فهم هم زمان پنهان و پیدا سازد. (و چنانکه می دانیم این سنت سنیه اهل کشف و عرفان است.) دو دیگر آنکه مطابق روح و مضمون غالب بر فقه سنتی، مقام قضاوت و امارت را برای زنان از فهم ظواهر آیات احکام - که همان شیوه همچنان رایج فقهات سنتی است - قائل نیستند ولی شیخ با «تأویل» که هنر و شاهکار اختصاصی اوست بی آنکه به هیچ رو از مقتضیات عرف فقهاتی کناره جوید - از آن جمله نقل حدیثی در تعارض ظاهری با احادیث مبنا در استخراج احکام - چنان در آمیزد که باز مفهوم مورد نظرش را به کرسی اثبات نشاند. و سر آخر آنکه ظواهر واژگان را تا مرتبه ای فرا برد که حتی در «تأنیث»، کلمات مختص به خداوند را (که در واقع همان انتزاعات و اصطلاحات فلسفی - کلامی است و ازین رو حتی متداول و رایج در میان قشریون) همچون «ذات» و «صفت» در برگیرد.

۶. نتیجه

زن مظهر جمال و زیبایی حق است. زن از نظر حقیقت انسانیت، تفاوتی با مرد ندارد بلکه از نظر ابن عربی خلقتش بالاتر از مرد است زیرا زن در مظهریت اسماء حق تعالی بالاتر از مرد قرار دارد.

عشق و محبت مرد به زن همان عشق به خودش و به پروردگارش است و این محبت مرد به زن، در وی شوق ایجاد می کند و شوق رسیدن و سیر و سلوک به حق تعالی را در او پدید می آورد و تنها مسیر پالاینده رسیدن به حق تعالی است.

منابع

- آسین پالاسیوس، میگوئل (۱۳۸۵)، زندگی و مکتب ابن عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- افراسیاب پور، علی اکبر (۱۳۸۰)، زیباپرستی در عرفان اسلامی، چاپ اول، تهران: طهوری.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۳)، کشف المعنی عن سرّ اسما الله الحسنی، ترجمه و شرح علی زمانی قمشه-ای، قم: مطبوعات دینی.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۵/الف)، فتوحات مکیّه، ترجمه محمد خواجوی، چاپ دوم، تهران: مولی.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۵/ب)، فصوص الحکم، ترجمه و توضیح محمد علی موحد به همراهی صمد موحد، تهران: نشر کارنامه.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۸)، اندوه های زندانی، ترجمه گل بابا سعیدی، تهران: جامی.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۸)، روح القدس در نصیحت نفس، ترجمه مسعود انصاری، تهران: جامی.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۹۳)، حجاب هستی چهار رساله الهی (احدیت، قربت، حجب، شق الجیب)، ترجمه گل بابا سعیدی، تهران: زوآر.
- چیتیک، ویلیام (۱۳۹۰)، طریق عرفانی معرفت از دیدگاه ابن عربی، ترجمه مهدی نجفی افرا، تهران: جامی.
- حکمت، نصرالله (۱۳۹۴)، حکمت و هنر در عرفان ابن عربی (عشق، زیبایی و حیرت)، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تألیف.
- شعرانی، عبدالوهاب (۱۳۹۰)، طلای سرخ گزارشی از اندیشه های عارف نامدار ابن عربی در فتوحات مکیه، ترجمه دکتر احمد خالدی، چاپ دوم، تهران: سروش.
- غراب، محمود (۱۳۹۲)، عشق و عرفان از دیدگاه ابن عربی، ترجمه سید محمد رادمنش، چاپ چهارم، تهران: جامی.
- قیصری، داوود بن محمود (۱۳۸۷)، شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، ترجمه و شرح محمد خواجوی، چاپ اول، تهران: مولی.
- کُربن، هانری (۱۳۸۳)، تخیل خلاق در عرفان ابن عربی، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ اول، تهران: جامی.
- Mayhew, R., 2004, *The Female in Aristotle's Biology: Reason or Rationalization*, Chicago: University of Chicago Press.

